

## ❖ چهرهٔ امیرکبیر در ادب پارسی ❖

□ دکتر بهمن سیدنظری □

گروه فارسی

اینکه چهرهٔ امیرکبیر در ادبیات فارسی چگونه ترسیم شده، باید ببینیم مقصود کدام رشته از ادبیات است؟ شعر و ذوقیات؟ ادبیات دراماتیک و نمایشنامه نویسی؟ یا داستانهای تاریخی؟ یا به طور کلی نوشته‌هایی که فصول مهم تاریخ این روزگار را تشکیل می‌دهد. شک نیست که تحقیق در این موضوع، احاطه و تسلط خاص، هم بر تاریخ و هم بر ادب این روزگار دارد و طبعاً از عهده خارج است و در صلاحیت حقیر نیست، و اگر در این مقام تجاسر ورزیده ادای مطلبی می‌کنم، حکایت تشنه است و آب دریا که به قول مولانا به قدر تشنگی تواند چشید، نخست باید اذعان کنم که در روزگار امیرکبیر، ادبیات ما در حال و هوایی نبوده است که تجسم روشنی از شخصیت‌ها و قهرمانان تاریخی را در آن بتوان یافت: نه شاهنامه و بختیارنامه‌ای داریم به مفهوم قدیم، که در گوشه و کنار آن گمشده خود را بجوئیم آنطور که اسفندیار و سهرابی می‌بینیم و نه به‌روال جدید، رمان و نمایشنامه‌ای داریم که مثلاً چهرهٔ ناپلئون را در بینوایان یا هملت را در شکسپیر بیابیم.<sup>۱</sup>

ادبیات این روزگار ما مقداری قصاید و غزلیات است به‌روال قدیم و تحت تأثیر سبکی که آن را خود «بازگشت» خوانده‌اند و چند کتاب تاریخ که ناسخ‌التواریخ نمونهٔ بارز آن است و هنوز از روزنامه‌نگاری به معنای واقعی نیز خبری نیست. بعدها کم و بیش ترجمه و استفاده از آثار اروپایی باب می‌شود و نهضت ادبی مشروطه

به دست می آید که ربطی به این بحث ندارد. پس چه می توان جست در متون ادبی روزگاری که چند صباح بعد از قتل امیرکبیر در کاشان بدان وضع فجیع، روزنامه ای که خود امیر آن را پی افکنده بود در باب مرگش بنویسد که... غلامی از غلامان عالیجاه جلیل خان یوزباشی از فین وارد دارالخلافه شده مذکور داشت که میرزاتقی خان احوال خوشی ندارد؛ صورت و پایش ورم کرده است، موافق این اخبار چنان معلوم می شود که خیلی ناخوش باشد و می گویند که از زیادی جبن و احتیاط که دارد قبول مداوا هم نمی کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمی دهد. این مطلب از گزارش مندرج در شماره ۵۰ مورخ ۲۳ ربیع الاول سال ۱۲۶۸ ق (۱۸۵۱ م) روزنامه وقایع اتفاقیه نقل شده و میزان پرده پوشی را در آن خوب ملاحظه می توان کرد. ناسخ التواریخ، که تاریخ نیمه رسمی این روزگار است نیز در حالی که خود مؤلف، کاشی است و لابد از کم و کیف قضایای باغ فین آگاه است، برای رد گم کردن و انحراف اذهان، اینطور بیان واقع می نماید که: امیر... از افتتاح حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت و سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول درگذشت<sup>۲</sup>. و روضه الصفا هم مرگ او را به واسطه «تسلط نغم و تغلب ندم» دانست و تنها خور موجی است که مختصر اشاره درستی دارد. البته صحبت از روزگاری است که قلم در دست کسانی است که یا مرعوب اند یا مجذوب؛ روزنامه ها و مورخین و شعرا و ادباء که اغلب جیره خوارند لابد چیزی می نویسند که کسی را خوش آید و یا لاقبل چیزی نمی نویسند که کسی را بد آید.<sup>۳</sup>

این دوره سکون و سکوت در باب شخصیت امیر، بیش از چهل سال طول کشید و حتی وضع چنان علیه امیر مساعد بوده است که به یک روایت صاحب صدرالتواریخ کیفیت قتل امیر را که روزهای اول شاید از ترس توجه عام دگرگونه جلوه داده بودند، به صراحت و به صداقت تمام، مثل یک پرده سینما مجسم می کند و عجیب آن که نویسنده پسر قاتل امیر است و با کمال افتخار اذعان می کند که «قرعه این خدمت را که فایده عمومی داشت به نام والد مؤلف مرحوم حاج علیخان اعتمادالدوله زدند و محض امثال امر دولتی چند نفر از عوانان و دژخیمان برداشته به چپاری روانه کاشان شد» و در آخر کار هم ضمن جریان دخول در حمام فین تنها

محبتی که به امیر کرده، چنین بیان شده است: «محض امتثال امر همایونی به لفظ خودتان به سلمانی بگوئید که چند قصد از شما بکند که خون بسیار بیرون آید و به راحت درگذرید»<sup>۴</sup>.

هرچند این راحتی را هم برای او نگذاشتند و برای اینکه زودتر کارش را بسازند، دستمال در دهان او فرو کردند!

در واقع اگر مطالعه‌ای دقیق در ادب روزگار امیرکبیر و بعد از او بشود، می‌توان سه شمایل مشخصی از امیرکبیر، هرچند نیم روشن و شبه‌وار باشد، پیدا کرد، نخست مربوط به روزگار قبل از صدارت امیر، یعنی روزگار امیرنظامی او در آذربایجان و سپس روزگار صدارت او (از ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ ق مساوی ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۱ م) می‌شود که در این ایام چشم نویسندگان و شعرا به آینده امیر است و تابناکی که به قول قائم مقام در پیشانی او می‌دیدند و «یکاد زیتها یضیعی را در حق قوه مدرکه‌اش صادق» می‌دانستند.<sup>۵</sup>

در همین روزگار است که دیوان‌های شعرای عهد مثل سروش و قآنی پر است از مدایح در حق امیر، که او را به اعلیٰ علین می‌رسانند، تنها مطلع قصایدی که سروش اصفهانی در باب امیر گفته، اینهاست:

ماه فروردین باز آید تا ماه دگر / باغ پرگل کند و راغ پراز سیستبر

و:

مرا، دی، چنین گفتم معشوق دلبر / که هرچه از تو خواهش کنم با من آور...

تا آنجا که:

خداوند میران و خورشید ایران / محمدتقی خواجه بنده پرور...

و:

پیراسته زلف آمد و آراسته رخسار / درخت هفته دیگر، همی گل آرد بار

و: چون به شادی سوی ری آمدم ز عراق... و: بهار تازه درآمد ز بوستان ارم... و: دارد دو بند مشکین بر لاله آن صنم. و. و... و...<sup>۶</sup>

این یک گونه از چهره امیر در ادبیات ایران است و مشابه آن را در سایر دواوین شعرای عهد هم توان دید. شمایل دوم مربوط به روزگار بعد از نکبت امیر و قتل اوست، تا اواخر عهد ناصرالدین شاه که علاوه بر خشم شاه و درباریان و اطرافیان،

اثر مستقیم گروه‌های ناراضی که به دست امیر قلع و قمع شده بودند نیز کم و بیش گاهی در آن دیده می‌شود، طرح این تصویر بسیار کم‌رنگ و نامرئی است، چه در این دوره بیشتر سکوت، حاکم بر یاد امیر می‌شود و ادبیات دری به روی امیر نمی‌گشاید و این در، همچنان بسته ماند تا کم و بیش خود ناصرالدین شاه الفاطمی حاکی از غبطه و جسرت بر مرگ امیر به زبان آورد، چه گاهی خود شاه می‌فرمودند که «بعد از میرزاتقی خان و میرزا آقاخان، صدراعظم نداشتیم» و وقتی که به ولیعهد خود سفارش از امیر نظام گروسی می‌کرد، می‌نوشت: «قدر نوکر خوب را بدان، من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوب، آدم بتراشم و نتوانستم»<sup>۷</sup>

و گفته‌اند که شاه به تحسرت قتل امیر، دوشنبه‌ها را تعطیل قرار داد، از این روزگار است که شمایل سوم امیرکبیر در آئینه ادب تاریخی ایران طرح‌ریزی می‌شود و پس از قتل ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ق برابر ۱۸۹۶ م) پرننگ‌تر و روشن‌تر تجلی می‌کند. پس از قتل ناصرالدین شاه و تغییرات اصولی که در فکر و روحیه عامه پدید آمد، همه مردم متوجه شخصیت امیر شدند و جرائد و مجلات و تاریخ‌نویسان و حتی رجال قاجاریه دانستند که چه گوهری در تاریخ ما، به سنگ جهل شکسته شده است و هیچ عجیب نیست اگر شاهزاده مستبدی مثل ظل‌السلطان هم در باب این مرد بگویند: «از روی انصاف بگوئیم و خدا را به شهادت می‌طلبیم که در مقام آن مرد نمک به حلال یکتا غلو نکردیم، از خواجه نظام‌الملک وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباد وزیر مشهور دیالمه و پرنس بیسمارک و لرد پالمرستون و ریشلیو وزیر مشهور لوئی سیزدهم فرانسه و پرنس «کارچه کف» روسی، به حق حق به مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود».<sup>۸</sup>

بعد از انقلاب مشروطه و ضعف دربار قاجار، چهره امیرکبیر به گونه دیگر تجلی می‌کند و آن، این است که سرنوشت امیر پایگاهی می‌شود برای تاختن به‌خاندان قاجار و تشریح مظالم آنها، بدین سبب از روزگار آزادی و مشروطه به بعد، شخصیت امیر نه تنها از جهت نبوغ ذاتی و خدمات او مورد بحث قرار گرفت، بلکه از آن جهت که می‌توانستند با بحث درباره آن مرد، انتقام خود را از سیاست استبدادی قاجار و دوران استبداد طولانی ناصرالدین شاه بگیرند و به قول مشهور «دق دلی» خالی کنند.

اشاره به سرگذشت و سرنوشت امیرکبیر، ترجیح‌بند بسیاری از جراید و مجلدات روزگار بود، از این جاست که جامعه ادب و تاریخ ایران چهره‌ای از امیرکبیر می‌سازد که بیش از آن که یک آدم سیاسی عادی باشد، یک نابغه است و پیش از آنکه یک نابغه باشد، یک مظلوم بی‌سرنوشت است و ناظم‌الاسلام هم در این مقام پیشقدم محسوب می‌شود که شرح احوال مستقل امیر را در تاریخ جاودانی مشروطیت خود نگاشت.

در این مورد گاهی کار به اغراق‌ها و داستانهایی شگفت‌انگیز نیز می‌رسد که این داستانه‌ها، به صورت هاله‌ای در اطراف چهره امیرکبیر مثل هر قهرمان تاریخی حلقه زده‌اند و این خود از پدیده‌های اجتناب‌ناپذیر تاریخ است که همیشه افسانه‌ها حقایق اطراف یک قهرمان بزرگ را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند.<sup>۹</sup> در واقع آن گروه «مبغض‌غال» زمان ناصرالدین شاه به هیئت «محب‌غال» عهد مشروطیت تبدیل یافتند.<sup>۱۰</sup>

### یادداشتها

۱. تنها نمایشنامه‌ای که در باب امیرکبیر نوشته شده توسط آقای جنتی عطائی بود که تا حدودی موفقیت‌آمیز بود و ماهها در تماشاخانه‌های لاله زار نمایش داده می‌شد.
۲. ناسخ‌التواریخ جلد قاجاریه چاپ سنگی ص ۶۰۵
۳. از جمله میرزا جعفرخان خورموجی حقایق نگار بود که «ناصرالدین‌شاه او را مأمور کرد تا حقایق تاریخ ایام خود را خالی از تصنعات منشیانه و تملقات معموله به‌رشته تألیف بیاورد.» و این دهاتی ساده خورموجی باور کرده بود که واقعاً باید حقایق را بنویسد! تاریخش تمام شد و در شرح حال امیرکبیر چنین نوشت «... یه‌سکم قهرمان طبیعت سلطنت، جلیل‌خان بیات با یک‌صد نفر سواره مشارالیه را با منشیان به‌کاشان برده در قریه فین عزلت‌گزین گردانید. یک از یمنین یرحسب، موابدید امناء و امراء، فنایش بریقا مرجح گردید، حاجی علیخان فراشباشی به‌کاشان شتافت، روز هجدهم ربیع‌الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لایه‌ای که مدتی متعادی از یمنین و یسار اعدای و اشرار را مقهور و خوار می‌داشت، فساد دژخیم نهاد اجل به‌قصد یمنین و یسارش پرداخته، به‌دیار عدمش روانه ساخت» (حقایق الاخبار ص ۱۰۰) این کتاب طبعاً مورد قبول واقع نمی‌شد.  
به‌قول میرزا ایمن کرمانی:

ولی چون وقایع همه راست شد سخن بی‌فرونی و بی‌کاست شد

فستوت نکردند در کار او نجستند گرمی بسازار او

بالتجیه، به‌روایت مرحوم اقبال مورد بی‌مهری قرار گرفت و نسخه‌های کتاب جمع‌آوری شد و مؤلف ناچار شد به‌عراق مهاجرت کند و در آنجا مقیم بود تا در سال ۱۳۰۱ ق در همانجا درگذشت. این میرزا واقعاً گاهی

باورش شده بود که می‌شود هر چیز را در تاریخ نوشت و به همین سبب، وقتی کتابی در وقایع عاشورا نوشت و در آن کتاب یا در مجلسی دیگر در شیراز به تعریضی گفته بود که چرا جناب مسلم سلام الله علیه به تنهایی به کوفه تشریف برد؟ این حرف مردم را به خشم درآورد و به قول خودش «به سبب عدم اعانت و ظهور امانت از امیر و وزیر، از محوطه پراکت و مخافت شیراز به صوب دارالخلافه تهران مینو طراز مسافرت نمود» غافل از آن که بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است. نقیب فارس در هجو میرزا جعفر گفته بود:

ای فلانی آدم-بیت را چه کردی، خرسدی  
چسفر کذایی امانی قرین عکسری  
در میان «چر» «حق» کردی چو سگ جعفر شدی  
چون زه ادبن ایسه‌ای بی‌پندر ایتر شدی  
لال شو چون طعنه بر مسلم زدی کافر شدی  
چون بماندی سال دیگر قلب دین حیدر شدی  
پار بودی قطبکی، امسال گشتی قطب دین

با این مراتب آیا سایران حق نداشتند در بیان وقایع سکوت اختیار کنند؟

۴. صدرالتواریخ نسخه خطی دانشکده ادبیات، تهران، نقل از آسیای هفت سنگ ص ۲۸۱ و ۳۸۲

۵. رجوع شود به آسیای هفت سنگ ص ۳۵۶

۶. رجوع شود به دیوان سروش اصفهانی، تصحیح محمد جعفر محبوب

۷. آگهی شهان ص ۵۸

۸. البته می‌شود قسمتی از این تعارفات را به حساب این گذاشت که ظل السلطان همسر همدم السلطان، یعنی در واقع داماد میرزا تقی خان امیرکبیر بوده است، اما به هر حال نظر الی ماقال ولا تنظر الی من قال.

۹. رجوع شود به مقاله «افسانه در تاریخ» خطابه‌ها درباری رشیدالدین، نوشته باستانی پاریزی.

۱۰. چنانکه گاهی اوقات شخصیت حاجی آقاسی یا میرزا آقاخان نوری به گناه اینکه روزگار پس و پیش امیر را صدارت کرده‌اند، شکسته و خرد شده است.

منابعی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

۱- ناسخ‌التواریخ، محمد تقی سپهر، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۵۲

۲- تاریخ بیداری ایرانیان، محمد بن علی تاضم الاسلام کرمانی، به اهتمام علی اکبر سعیدی

سیرجانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶

۳- آسیای هفت‌سنگ، محمد ابراهیم باستانی پریزی، مجموعه مقالات تاریخی و ادبی، تهران،

انتشارات دانش، ۱۳۴۶

۴- دیوان سروش اصفهانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰

۵- حقایق الاخبار ناصری، تاریخ قاجار، محمد جعفر محمدعلی خورموجی، به کوشش حسین

خدویو جم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۲